استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

احمد فواد ارسلا 13 نوامبر، 2025

افسانه ها و وقایع تاریخی: مطالعۀ نمونه افسانه و واقعیت های ترور لیاقت علی خان

در این مقطع زمانی که احساسات عمیق است و خاصتا در همین مطبوعات افغانی خارج از افغانستان نوشتن و نشر در مورد اشخاصی چون نادر خان و خلیلی وغیره با عکس العمل های احساساتی و قهر آمیز روبرو میشوند، لازم به یاد آوری است که بهتر است تاریخ را از نظر اسناد معتبر و منطقی تحلیل و تفسیر کنیم . مقالۀ ذیل یک نمونه تحلیل و تفسیر است .

زنده شدن یک افسانه در دوران تشنجات نو

در یک مصاحبه اخیر با ژورنالیست رحمان بُنیری، استاد پیشین پوهنتون کابل، اسماعیل یون، دربارۀ تصادمات سرحدی تازه میان افغانستان و پاکستان و اظهارات توهین آمیز صدراعظم و وزیر دفاع پاکستان در برابر افغانستان مورد پرسش قرار گرفت.

در جریان مصاحبه، یون داستانی را بازگو کرد که به گفتۀ او، نمونه ای از دشمنی های دیرینه میان دو کشور بود. او گفت که در سال ۱۹۵۱، صدراعظم وقت پاکستان، لیاقت علی خان، در جریان یک نطق عمومی به افغانستان توهین کرد. درمیان جمعیت، به ادعای یون، شخصی به نام سید اکبر خـُدران همراه با پسر نوجوانش در صف هفدهم نشسته بود. او افزود که آن مرد، خشمگین از سخنان لیاقت، گفت: «من این مردی را که به افغانستان دشنام می دهد، می‌کُشم»، سپس به پیش رفت و فیرکرد.

این روایت احساسی و دراماتیک به سرعت در مطبوعات دست به دست شد و مورد استقبال بسیاری قرار گرفت. اما با آن که شنیدنی است، حقیقت ندارد. این روایت، افسانه است، و تمام شواهد تاریخی موجود آن را رد می‌کنند.

اسناد تاریخی: او حتی فرصت توهین کردن نداشت. بر بنیاد دوسیه های رسمی پولیس، گزارش شاهدان عینی، و اسناد منتشرشده در مطبوعات، لیاقت علی خان در شانزدهم اکتوبر ۱۹۵۱ در باغ کمپنی (که اکنون باغ لیاقت نام دارد) در راولپندی ترور شد.

او تازه سخنرانی اش را آغاز کرده بود که دو فیر در میان جمعیت طنین انداخت. آرشیف رادیو آخرین کلمات او را چنین ثبت کرده است:

«برادران ملت.....»

در همان لحظه‌ها، دو مرمی بر سینه اش اصابت کرد. هیچ مکثی، هیچ عکس العملی، و هیچ توهینی در میان نبود.

قاتل، سید اکبر ځدران ، تبعۀ افغانستان و از قوم ځدران ، در صف اول نشسته بود، در بخشی که برای افسران ادارۀ استخبارات (CID) اختصاص یافته بود، نه در صف هفدهم چنان که یون ادعا کرده است. او تنها بود، در فاصلۀ نزدیک، و پیش از هرگونه گفت وگویی فیر کرد. چند لحظه بعد، پولیس او را در محل کشت، و بدین گونه، تحقیق در همان‌جا پایان یافت.

افسانه در برابر واقعیت:

ثبت تاریخی	ادعای افسانوی
او چند ثانیه پس از گفتن «برادران ملت...» هدف قرار گرفت؛ هیچ توهینی رخ نداد.	لیاقت پیش از مرگ به افغانستان توهین کرد.
او تنها، در صف اول و در میان افسران CID نشسته بود.	قاتل در صف هفدهم همراه با پسر نوجوانش نشسته بود.
عمل از پیش پلان شده بود؛ قاتل اسلحۀ پنهان داشت و در جایگاه محدود شده نشسته بود.	قتل، عکس العمل ناگهانی و از روی غیرت قومی بود.

روایت «صف هفدهم» حتی در برابر کمترین بررسی از هم می‌پاشد. این حکایت، بدوباره نویسی فولکلوریکِ یک واقعۀ سیاسی است که در آن ریشه‌های واقعی با تخیل درآمیخته تا یک ترور سیاسی به‌صورت افسانۀ انتقام قومی بازگو شود.

راز واقعی: کی ها می خواستند لیاقت علی خان را از میان بردارند؟

حقیقت پشت قتل لیاقت علی خان، بسیار تاریک‌تر و سیاسی‌تر از یک قصۀ انتقام است.

تا سال ۱۹۵۱، لیاقت به یک رهبر نیرومند ملکی تبدیل شده بود در حالی‌که پاکستان پس از مرگ جناح به سوی سلطۀ عسکری و حکومتداران حرفوی سوق داده می‌شد. او از دموکراسی پارلمانی، حاکمیت غیرنظامی و اصلاحات اقتصادی حمایت می کرد – اموری که قدرت تشکیلات امنیتی تازه به قدرت رسیده را تهدید می کرد.

در سطح بین‌المللی، او سیاست خارجی پاکستان را به سوی استقلال بیشتر هدایت می کرد. او می‌خواست میان واشنگتن و مسکو توازن ایجاد کند و حتی دعوت اتحاد شوروی را برای دیدار

رسمی در سال ۱۹۴۹ پذیرفت ، اقدامی که برای دیپلومات های غربی و محافل محلی وابسته به غرب، زنگ خطر بود.
به بیان ساده، لیاقت علی خان برای قوت های داخلی و خارجی بیش از حد مستقل بود.
وقتی کشته شد، قاتل فوراً خاموش گردانیده شد. هیچ تحقیقاتی از وی انجام نشد، اسناد مهم ناپدید گردید، و تحقیق از هم پاشید. تا امروز هیچ کس پاسخگو شناخته نشده و پرسش اصلی ، که واقعاً کی ها خواستند او کشته شود ، بی پاسخ مانده است.

چرا افسانه ها زنده می مانند وقتی حقیقت پنهان می شود:

افسانه‌ها معمولاً در جایی رشد می کنند که مدارک تاریخی از میان رفته باشد. روایت «افغان انتقام جو» دقیقاً به این دلیل دوام یافته که تحقیق رسمی هیچ گاه روشنی نیاورد. این افسانه، پاسخ ساده و احساسی برای رویدادی فراهم می کند که در واقع، ریشه در بازی های قدرت، مداخلهٔ خارجی و دسیسه های اداری داشت.
برای افغان ها، این داستان به افسانهٔ غرور و انتقام ملی بدل شد. برای پاکستانی ها، راهی بود تا مسئولیت داخلی را پنهان کنند. برای هر دو، آسان تر از آن بود که با حقیقت ناراحت کننده روبه رو شوند: این که مرگ لیاقت علی خان نتیجهٔ خیانت سیاسی بود، نه توهین شخصی.

درسی برای عصر دیجیتال:

یاد آوری دوباره این افسانه از سوی استاد یون، در بستر تشنجات جدید میان کابل و اسلام آباد، یادآور این واقعیت است که چگونه اسطوره های تاریخی برای توجیه بحران های امروزی دوباره زنده می شوند. اما تاریخ به مدرک نیاز دارد، نه پژواک.
با تکرار افسانه های بی سند، ما خطر فراموشی اصل ماجرا را می پذیریم: این که صدراعظم بنیان گذار پاکستان نه به دست خشم یک افغان، بلکه به واسطهٔ شبکهٔ پیچیدهٔ قوت های داخلی و خارجی که استقلال او را تهدید می‌دیدند، از میان برداشته شد.

نتیجه گیری: حقیقت در برابر افسانه:

ترور لیاقت علی خان هنوز یکی از رازهای باقیمانده آسیای جنوبی است. اما یک حقیقت مسلم است: در آن روز او به افغانستان توهین نکرد؛ پیش از آن که مجال سخن یافت، کشته شد.
تراژدی مرگ او در انتقام خیالی قبیلوی نهفته نیست، بلکه در واقعیت تلخی است که نخستین رهبر ملکی پاکستان در چهارراه قدرت، سیاست، و رقابت جهانی قربانی شد.
تا زمانی که این حقایق پذیرفته نشوند، افسانه ها جای تاریخ را خواهند گرفت، و پرسش های اساسی همچنان بی پاسخ باقی خواهند ماند.

salamwatanam@gmail.com